



فصل نامه تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

شماره سی و پنجم - بهار ۱۳۹۷ - از صفحه ۸ تا ۳۵

مختصری از تمثیلات دیوان مجیرالدین بیلقانی*

امیدوار مالملی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ایذه، دانشگاه آزاد اسلامی، ایذه، ایران

چکیده

عنوان مقاله‌ای که می‌خوانیم "مختصری از تمثیلات دیوان مجیرالدین بیلقانی" است و اساس کار دیوان مجیرالدین بیلقانی به تصحیح محمدآبادی است. سخنوران ایرانی در قرن پنجم و ششم هجری نیز از این فنون بی‌بهره نمانده‌اند و پیکره‌ی "عروس سخن" خویش را با جامه‌ی هنر بویژه "ارسال المثل و تمثیل" آراسته گردانیده‌اند. از جمله‌ی این "تمثیل پردازان" مجیرالدین بیلقانی، شاعر اوایل نیمه‌ی اول قرن ششم هجری قمری است. دوره‌ای که معاصر است با تعلیمات "زیبایی‌های صوری و معنوی" در قصاید انوری، کمال الدین اصفهانی، خاقانی، فلکی شروانی و دیگران. مجیر در انواع ادبی خود به "صنایع لفظی و معنوی"، بویژه "تمثیل" توجه دارد و برای نشان دادن سبک شعری وی لازم است گرایش شاعر را به "تمثیل" مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که برخی از "تمثیلات" مجیر ساخته طبع و قریحه‌ی شاعر و بعضی از آنها متأثر از فکر خاقانی و یا فرخی و منوچهری است. افزون بر این در دیوان مجیر سه نوع "تمثیل" دیده می‌شود: نخست، "مثل"هایی که امروز هم متداول است، دوم، "مثل"هایی که در عصر شاعر متداول بوده و سوم، "مثل"های مرده و غیر متداول.

واژگان کلیدی: مجیرالدین بیلقانی، "تمثیل"، دیوان اشعار

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۷/۰۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۰۱

پست الکترونیک نویسنده مسئول: Malmoliomidvar@yahoo.com

مقدمه

اوج شکوفایی قصاید "تمثیلی" قرن پنجم و ششم هجری است. دوره‌ای که معاصر است با تعلیمات زیبایی‌های صوری و معنوی گویندگان پارسی زبان و سخنوران ملیح‌گویی مانند: انوری، معزی، جمال‌الدین، کمال‌الدین اصفهانی، خاقانی شروانی، فلکی شروانی، نظامی، اثیر اخیسکتی، مجیرالدین بیلقانی و دیگر شاعران این دوره، که به طور فراوان به صنایع لفظی و معنوی برمی‌خوریم، که گاه از حد اعتدال نیز خارج می‌شود. یکی از سخنوران ملیح‌گوی این دوره مجیرالدین بیلقانی است، که برای نشان دادن سبک وی قصد داریم عنایت و گرایش او را به یکی از این فنون یعنی "تمثیل" مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم.

مجیرالدین، در اوایل نیمه‌ی اول قرن ششم هجری قمری در شهر بیلقان از توابع شروان از مادری ارمنی دیده به جهان گشوده و اگرچه ادعا دارد مرد خودساخته‌ای بوده، اما تحت تعلیمات خاقانی تربیت یافته است. از اشعار مجیر در وصف آل خجند و حسین بن علی، معلوم می‌شود که مذهب شافعی داشته است. چون شافعیان از نظر اصول عقاید مذهبی به شیعیان نزدیک‌تر از سایر مذاهب اربعه هستند.

اشعار مجیر که متأثر از فرخی و منوچهری است، بهترین معرف قدرت وی در علوم قرآن، حدیث، علوم عقلی، بلاغت و "امثال و حکم و تمثیل" متداول در عهد اوست، که نشانه‌ی تسلط او بر همه علوم و فنون زمانه‌ی اوست. وی بعد از انقلاب درونی دچار دگرگونی روحی شده و قصایدش تحت تأثیر خاقانی بوی تصوف و زهد و موعظه به خود می‌گیرد. و درمان دردها را در تزکیه نفس می‌بیند و از طریق ارائه‌ی "تمثیلات" دلگشا در شعر خود، مرهمی برای تسکین آلام درونی تجویز می‌نماید. شاعر علت جنگ‌ها، تضادها و اختلافات انسان‌ها، بی‌وفایی مردم زمانه، زشت‌خویی جهان، وارونه‌کاری، آرزوهای بر باد رفته، همت‌های ضعیف، پیری زودرس، جبر زمانه، ستم‌ها، ناروایی‌های روزگار، تأثیر مخرب گردش افلاک و تابش اختران در سرنوشت و سایر عینیات موجود در جامعه‌ی زمان خود را ناشی از عدم توجه مردم به عالم درون می‌داند و برای این که موارد یاد شده را هنرمندانه محکمه‌پسند کند با چاشنی "ارسال‌المثل و تمثیل" می‌آراید و می‌نمایاند. و از طریق سرودن شکوایه‌هایی در نکوهش روزگار و گردش چرخ کجمدار به درمان آلام خویش و جامعه‌ی زمان خود می‌پردازد و

دست به هنرنمایی می‌زند. «با نگاهی به آثار شاعران و نویسندگان بزرگ چون: مولوی، فردوسی، نظامی، سعدی و حافظ پی می‌بریم که این شاعران از "تمثیل و مثل" برای بیان اندیشه‌های والای خود سود جسته‌اند، تا جایی که این شیوه‌ی بیان به عنوان شاخصه‌ی سبکی آنان و حتی شاخصه‌ی یک دوره‌ی ادبی درآمده است. از طرفی شاعران و نویسندگان بزرگ فارسی زبان برای ایجاد ارتباط مؤثر و بهتر و تفهیم مطالب اخلاقی، عرفانی و اجتماعی خود همواره از "مثل و تمثیل" بهره می‌گرفته‌اند.» (ذوالفقاری، ۱۳۸۶: ۳۲)

«تمثیل، (ارسال المثل) آن است که عبارت نظم یا نثر را به جمله‌ای که "مثل" یا "شبیبه مثل" و متضمن مطلبی حکیمانه است بیاریند. این صفت همه جا موجب آرایش و تقویت بنیه‌ی سخن می‌گردد و گاه باشد که آوردن یک بیت مثل در نظم یا نثر یا خطابه و سخنرانی اثرش در پروراندن مقصود و جلب توجه شنونده بیش از چندین بیت منظوم و چند صفحه مقاله و رساله باشد.» (همایی، ۱۳۸۶: ۱۹۱)

«تمثیل، یکی از تکنیک‌ها و صنایع بدیعی است، که غالباً در آثار ادبی کهن به کار گرفته شده است. به طور کلی تقریباً همه‌ی بدیع دانان گذشته و معاصر "تمثیل" را با "ارسال مثل" یکی می‌دانند. حال آن که در "ارسال المثل"، ضرب المثل‌ی در شعر یا نثر به کار می‌رود، اما "تمثیل"، ذکر مثالی است برای اثبات یا استحکام یک اندیشه، که معمولاً این مثال از امور عینی و محسوسات انتخاب می‌شود و بیشتر جنبه‌ی استدلالی دارد. در "تمثیل" یک اندیشه به تصویر کشیده می‌شود.» (ابومحبوب، ۱۳۷۲: ۷۶)

مجیر در بیان "زیبایی‌های لفظی و معنوی" و "تمثیل" مهارت خاصی دارد و این از عوامل تأثیرگذار شعر وی به حساب می‌آید. او "تمثیل" را ابزاری برای بیان حقایق به شکلی محسوس قرار داده است به گونه‌ای که وقتی آن را به آیات و احادیث و امثال و سخنان بزرگان همراه می‌سازد، درجه‌ی اعتبار و پذیرش کلامش جلوه‌ای خاص به خود می‌گیرد. تا جایی که از بسیاری جهات او را هم سنگ معاصران وی می‌یابیم.

نگارنده در این مقاله کوشش کرده است دیوان مجیرالدین بیلقانی را به تصحیح محمدآبادی در زمینه‌ی "تمثیلات" مطالعه و بررسی کرده و با مراجعه به منابع معتبر، برخی از مشکلات را به شرحی که می‌خوانیم بیان نماید.

پیشینه تحقیق

- از تحقیقاتی که بر دیوان اشعار مجیر بیلقانی انجام یافته می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:
- رشید اسدی و لیلو، ۱۳۹۰: تحقیق در دیوان مجیر الدین بیلقانی، پایان‌نامه ارشد دانشگاه تربیت معلم تبریز
 - آرش مطلبی، ۱۳۹۳: بررسی مختصات مشترک فکری در شعر شاعران سبک آذربایجانی، فصلنامه بهار ادب
 - خدیجه ریحانی، ۱۳۸۹، فرهنگ تشبیهات در اشعار مجیر الدین بیلقانی، پایان‌نامه ارشد دانشگاه پیام نور
 - داریوش قیطاسی، ۱۳۹۲، بررسی صور خیال در قصاید مجیر الدین بیلقانی، پایان‌نامه ارشد دانشگاه ایلام
 - محمد استادی ارزیل، ۱۳۸۶، صور خیال در شعر مجیر الدین بیلقانی، پایان‌نامه ارشد دانشگاه تربیت مدرس تبریز،
 - زینب حبیبی مناب، ۱۳۸۸، بررسی بیان در قصاید مجیر الدین بیلقانی، پایان‌نامه ارشد دانشگاه تبریز،

تمثیلات دیوان مجیرالدین بیلقانی

آنچه شایسته‌ی نوشتن است، این که پیش‌تر مطالعه‌ای درباره‌ی ارسال مثل و تمثیل در دیوان مجیرالدین بیلقانی صورت نگرفته است که مقاله حاضر چنین مطالعه‌ای را پیش‌رو دارد. در دیوان مجیر به سه نوع ضرب‌المثل برمی‌خوریم:

۱- نخست ضرب‌المثلهایی که امروزه در زبان محاوره‌ای معمول و مستعمل بوده و در فرهنگ‌ها و یا کتب امثال و حکم نیز مضبوط است و دقت در امثله‌ی زیر این حقیقت را روشن می‌کند:

نی چو زیست شکر بخشد و چومرد نوا: نظیر: «فیل زنده و مرده ندارد»: (فیل زنده‌اش هم هزار تومانست مرده‌اش هم هزار تومان)

تو راست شو چونی و مرگ به شمر زحیات که نی چو زیست شکر بخشد و چو مرد نوا
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱)

غسل جنابت به زمزم خطاست: زمزم: آب شور و شیرین و بدین مناسبت چاهی که در
مکه است زمزم نامیده شده است. مناسب است با این خبر: «کسی از شما که جنب باشد، در
آب ایستاده نباید غسل کند» (بیلقانی، ۱۳۵۸: ۴۳۲)
مجوی غایت دنیاوی از قبول درش از آنکه غسل جنابت به زمزم است خطا
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۴)

پای بوس خسیسان شدن ... : یعنی فلانی خوارمایه تر از کفش است. زیرا هر چه گام
می گیرد با پای، کفش خود را لگدمال می کند. این تمثیل درباره‌ی کسانی مصداق دارد که
قناعت نمی کنند، اما حاضرند حتی از افراد خسیس چیزی را طلب نمایند.
بده عنان قناعت اگر همی خواهی که پای بوس خسیسان شوی بسان رکاب
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۵)

سگ به بانگ درآید زپرتو مهتاب: مصراع دوم ضرب المثل است که در عربی و فارسی
به کار رفته. یعنی ماه پُر می تابد و سگ می نالد. یا: بانگ سگان به ماه ضرر نمی رساند.
چو روشن است دلش، زبید ار بدش گویند که سگ به بانگ درآید زپرتو مهتاب
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۶)

همه کس گوهر به نیم بها خرد: نظیر: هر کسی مصلحت خویش نکو می داند. یا: کور به
کار خود بیناست.
عزلت به نقد وجود از روزگار بخر ایرا خرد همه کس گوهر به نیم بها
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۰)

در بزم کودک چه ارغنون چه سُرنا: مثل است، درباره‌ی افرادی به کار می رود که سره را
از ناسره تشخیص نمی دهند.

با عقل قاصر تو چه مه چه چنبر دف در بزم کودک چه ارغنون چه سُرنا
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۰)

نخل شکسته رطب به کس ندهد و دست بریده عطا به کس ندهد: نظیر: از پای شکسته
چه سیر آید و از دست بسته چه خیر؟ (سعدی) در مصراع دوم ارسال المثلین است.
از نفس امان مطلب کاینجا نداد به کس نخل شکسته رطب دست بریده عطا
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۰)

کی دید تشنه‌ی عشق از آب دجله شفا: یعنی طبع و میل انسان‌ها یکی نیست. هر کسی
دوستدار و طالب مطلوب خویش است.
کی گشت طبع حکیم از خاک سوخته خوش کی دید تشنه‌ی عشق از آب دجله شفا
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۰)

نظیر این مضمون در شعر یغمای جندقی:
بیش و کم عشق کشنده است چه دجله چه محیط

آب یک نی چو همی بگذرد از سر چه هزار
(دیوان یغما، غزلیات.)

پر عقاب آفت وجود عقاب آمد: یعنی: از ماست که بر ماست.
ترا به دست تو سر می‌برد زمانه از آن که هست پر عقاب آفت وجود عقاب
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۵)

نظیر:

دشمن طاووس آمد پر او ای بسا شه را بکشته فر او
(مولوی)

آب خوش مزه به مرد تشنه را از گلاب:
زرنگ و بوی جهان صدمه فنا خوشتر که آب خوش مزه به مرد تشنه را ز گلاب
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۵)

نظیر:

دل زرنگ سیه چه غم دارد زان که شب روز در میان آرد
(سنایی، ۱۳۷۴: ۸۹)

از گربه شیر نر ساختن: نظیر: از صعوه محال بود صید کرگدن. یا: از مرد سست نیاید مگر
کار ناتندرست.

عدوت چو تو تواند ایمه او سگ کیست که حيله جوید و از گربه شیر نر سازد
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۵۳)

از گیاه تبر ساختن: نظیر: از کدو هاون ساختن.

هر آنکه جست زغیر من این طریقه نو چنان بود که کسی از گیا تبر سازد
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۵۳)

نظیر:

جای حکیمان مطلب بی هنر زانکه نیاید ز کدو هاونی
(ناصرخسرو)

سر کوفته شد مار چو بر رهگذر آمد: مار وقتی که مرگش فرا می رسد سر راه رهگذر سبز
می شود.

چون مار زسوراخ برون آمد و بی شک سر گوفته شد مار چو بر رهگذر آمد
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۵۶)

گاو را با شیر در یک جا زنجیر کردن:

کس نگنجد با شما در ملک زیرا کس نگفت

گاو در زنجیر با شیر دلاور بسته اند
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۷۰)

نظیر:

در مجلس خاص ملک اغیار نگنجد در دل چو بود عشق نگنجد خرد و عقل
(دیوان امیرخسرو، غزلیات.)

جز خویشان را ننگرند: مصداق برای کسانی که دچار توهم و غرور شده‌اند. نظیر: فلانی
انگار از دماغ فیل افتاده است.

آهنین دارند رخ چون آینه زانک از تری زیر این هفت آینه جز خویشان را ننگرند
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۷۱)

دیو کار سلیمان نکند: نظیر: دیو بر تخت سلیمان چو سلیمان نشود. (امثال و حکم)
فرّ اقبال تو از دشمن تو ناید از آنک دیو در طاعت حق کار سلیمان نکند
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۸۱)

بیت فوق اشاره است به: صخر جنّی که خاتم سلیمان را ربود و بر جای سلیمان نشست و
مدتی ملک راند و سلطنت کرد.

شاخ بید نبود بقم:

گردون به شکل اوست نه چون او که شاخ بید

نبود بقم اگر چه در آب بقم نهند
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۸۵)

نظیر:

شاخ بی‌برگ و میوه خار بود یار بی‌نفع و دفع مار بود
(سنایی)

دراز گوش چه داند رسیلی داود: برای کسی که در نهایت نادان است. نظیر: شبه فروش
چه داند بهای درّ ثمین. از نظر مضمون شاید با «یاسین به گوش خر خواندن» تناسبی پیدا کند!

به پای مختصران نیست پای دانش تو درازگوش چه داند رسیلی داود
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۸۵)

شاخ خسک زعفران نیارد بار: نظیر: گندم از گندم بروید، جو ز جو.
زباغ عالمت ار میوه تلخ و ترش دهند بخور که شاخ خسک زعفران نیارد بار
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۰۳)

و نظیر این بیت ویس و رامین:
نیارد شاخ بد جز تخم بد بار نیارد مار را بچه به جز مار
(فخرالدین اسعد گرگانی)

شکوفه‌ی نخلبند موم رنگین است: نظیر: فلانی گندم نمای جو فروش است.
مباس بسته صورت، که موم رنگین است شکوفه‌ای که برد نخلبند در بازار
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۰۳)

آینه، سیه از هم نفس شود: یعنی: چون دم تو صفا یافت، همدم کس مباح، چنانکه آینه
ناچار از هم نفس کدر می‌شود.
مباح همدم کس چون دم تو یافت صفا که آینه، سیه از هم‌نفس شود ناچار
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۰۶)

زر نخست محک بیند: نظیر: زر پاک از محک چه دارد باک. یا: طلا که پاک است چه
محتشش به خاک است. (امثال و حکم)
شگفت نیست اگر بر دل تو زر گذرد که زر نخست محک بیند آنگهی معیار
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۰۶)

دم مسیح فرق کند زبانگ خر:
ذات ترا زمانه هم باز شناسد از خسان عقل دم مسیح را فرق کند زبانگ خر
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۱۸)

نظیر:

به بانگ خوش گرامی شد سوی مردم هزار آوا
وزان خوار است زاغ ایدون که خوش و خوب نسراید
(ناصرخسرو)

نظیر:

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است
(مهدی سهیلی)

آلت رخت رستم رخس کشد: نظیر: رخس باید تا تن رستم کشد. یا: دو صد من استخوان
باید که صد من بار بردارد. (امثال و حکم)
هست سزای مدح تو خاطر من نه مهر و مه

کالت رخت روستم رخس کشد نه شیر نر
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۰۸)

چون خر به گل درماندن: تمثیل است برای ضعف و ناتوانی کسی.
نیم من مرد ناز او که با این چاره سازیها دلم چون خر به گل درماند از ناز بخروارش
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۲۱)

به هر جایی که باشد گنج، ماری وطن گیرد: تمثیل است.

به هر جایی که باشد گنج اگر، ماری وطن گیرد

ظفر گنج است و تیغ خسرو عالم ستان مارش
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۲۲)

نظیر:

این است که گنج نیست بی‌مار هر جا که رطب بود بود خار
(امثال و حکم)

بر سفره هر آنکه خورد حلوا: نظیر: «انّ الانسان عبد الاحسان» (المنجد)

بر سفره هر آنکه خورد حلوا چون سفره شود رسن به گردن
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۴۸)

بانگ میان تهی: مانند: طبل تهی، (یا) طبل تهی است. نظیر: آواز دهل است از میان تهی
بانگ می کند خشخاش. (امثال و حکم)
نی هاون داروند و هستند پر بانگ میان تهی چو هاون
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۴۹)

آینه از چین نکوست، عود زهندوستان: در مصراع دوم ارسال مثلین وجود دارد. یعنی: هر
شهری استعداد تولید محصول خاصی را دارد. چنانکه آینه‌ی چین و عود هندوستان را مثل
زنند.

از در او کن طلب منهج حق زان سبب کاینه از چین نکوست عود ز هندوستان
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۶۸)

به دریاست بازگشت میاه: نظیر: باز گردد به اصل خود هر چیز.
نظیر: «زیره بکرمان می برد، چغندر به هرات»، «کل شیء یرجع الی اصله»
گرچه نور به خورشید بردن جهل است روا بود که به دریاست بازگشت میاه
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۷۷)

باشد هلاک مورچه چون پر بر آورد: نظیر: هلاک مور از پر است. یا: مور همان به که
نباشد پرش. یا: موری که پر بر آورد عمرش رسد به آخر.
باشد هلاک مورچه چون پر بر آورد بدخواه تست مورچه پر برآمده
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۸۶)

زیر رنج بود گنجهای آسانی: نظیر: "ان مع العسر یسرا"

ننالَم از غم هجرت چو وصل حاصل اوست که زیر رنج بود گنجهای آسانی
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۹۹)

نظیر:

گنج خواهی در طلب رنجی ببر خرمنی می‌بایدت تخمی بکار
(سعدی)

یا:

گنج بی‌رنج ندیده است کس گل بی‌خار نچیده است کس
(جامی)

حجره‌ای رخت دو سلطان بر نتافت: نظیر: رخت دو جاری را در یک طشت نمی‌شود
شست. زنهار! دو برادر همیشه رقیب و حسود یکدیگرند. (امثال و حکم)
دل زعشق و عشوه گرمت بسوخت حجره‌ای رخت دو سلطان بر نتافت
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۱۲)

یک فلانی عماری می‌کشد: نظیر: شپشش منیجه خانم است. (امثال و حکم، ج ۳،
ص ۱۲۶۰)

گفتمت یک بوسه گفتمی جان بده دلبر! کیکت عماری می‌کشد
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۲۱)

کی طعم شکر یابد آنکو شکر اندیشد؟: نظیر: «حلوا حلوا گفتن دهن را شیرین نمی‌کند»
وصلت به تمنّایی حاصل نشود کس را کی طعم شکر یابد آنکو شکر اندیشد؟
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۲۲)

دریا به دامن نتوان پوشیدن: نظیر: «آفتاب را به گل نتوان اندود»

پوشم به دامان در نهان هر شب سرشک از پاسبان

پوشیدن آخر چون توان دریا به دامن بیش ازین؟
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۳۶)

نظیر:

نشاید باد را در برگرفتن نه دریا را به مشتی برگرفتن
(ویس و رامین)

پایمال عشق شیرین جز دل فرهاد نیست:

زیر دست رنج عالم نیست إلا طبع ما پایمال عشق شیرین جز دل فرهاد نیست
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۶۲)

نظیر:

اگر در دیده‌ی مجنون نشینی به غیر از خوبی لیلی نبینی
(وحشی بافقی)

دُر سزا کی بود به کام نهنگ؟: سزاوار نیست دُر به کام نهنگ باشد، چنانکه شایسته نیست
دل من گرفتار رنج باشد. نظیر: دست ما کوتاه و خرما بر نخیل.

دل من کی بود به رنج سزا؟ دُر سزا کی بود به کام نهنگ؟
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۳۷)

از بهر میوه سنگ خورد شاخ میوه‌دار: کز بهر میوه سنگ خورد شاخ میوه دار
تا مایلی به مال، بلا همنشین تست
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۱۱)

نظیر:

دلبر شیرین اگر ترش نشیند مدعیانش طمع برند به حلوا
(سعدی)

سرمه سوی چشم حورا فرستادن: معیار برای کسی که کار عبث انجام می‌دهد.
سپاهان و شعر من آخر نه کورم که سرمه سوی چشم حورا فرستم
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۱۷)

لَیسَ الخَبرِ کالمُعانیة: نظیر: «شنیدن کی بود مانند دیدن؟»

بارک الله ملا بدر انت فی برج نعیم هل نعیم الود لکن "لیس خبر کالعیان"
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۵۵)

شهر کور و آینه با هم که یافته است؟
کس در زمانه مردم و راحت بهم نیافت
در شهر کور و آینه با هم که یافتست؟
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۷۶)

شیر بچه هم شیر آید:
از پشت اتابک چو تو شاهی زاید
زیرا که ز شیر بچه هم شیر آید
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۸۰)

نظیر:
گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود
(سعدی)

تا ندهی، نستانی: دنیا دکان بده بستان است.
تالب ندهی دل زرهی نستانی اینست سخن تا ندهی نستانی
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۶۷۰)

نظیر:
از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو
(مولوی)

۲- دوم ضرب المثلهایی است که در عصر شاعر متداول بوده که خواه ناخواه در
خلال ابیات دیوان حاضر آمده است.

مهره بر گردن خردجال بستن: نظیر: این که کسی چیز خوبی را در جای ناسزاوار صرف
کند.

تو مردی و فلک مهره‌ای است نیل اندود که گردن خر دجال ازو شود زیبا
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳)

گوهر گویا به خر مهره دادن: تمثیل است از این که چیز با ارزش دادن و چیز بی ارزش را گرفتن.

به خون بمیر و مده خویشتن بدو زیرا که کس نداد به خر مهره گوهر گویا
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳)

نظیر این که: فلانی خرده‌ها را جمع می‌کند و درشته‌ها را گم می‌کند.

زین پنج حس....:

زین پنج حس چه شوی ایمن که با همه شش؟

بد باز هم برد از خصل حریف دغا
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۰)

نظیر:

دستخون است و هفده خصل حریف وه که در ششدر خطر ماییم
(خاقانی)

شهر عنقا بر آشیان غراب یافتن: یعنی خوشی و شادی را در جهان جستجو کردن مانند جستجوی سیمرغ است در آشیانه‌ی کلاغ.

بر آشیان جهان، خوشدلی مجوی، که کس نیافت شهر عنقا بر آشیان غراب
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۴)

تیر چهار پر آفت است در پرتاب:

ز پنج رکن شریعت سپر بساز از آن که تیر چهار پر آفت است در پرتاب
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۶)

نظیر:

تیر اگر راست شود بر هدف است ور رود کج زهدف برطرف است
(جامی)

کس به باز مرده شکار نکند: نظیر: کس نیابد چشمه‌ی آب حیات اندر سراب.

ترا چو مُرد یقین، چون کنی شکار نجات؟ که در جهان نکند کس به باز مرده شکار
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۰۴)

رایگان به کس رخ نمی‌نماید یار: نظیر: کسی رایگان چیز ندهد به کس. (عنصری)
بهای یکشبه وصل عدم سه روح بده که رایگان به خسان رخ نمی‌نماید یار
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۰۶)

نظیر:

کس رنج در حاصلی چون برد که از رنج او دیگری برخوردار
(دهلوی)

بر زنده فلک نکرد شیون: نظیر: کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من.
بر من لب زر نکرد افسون بر زنده فلک نکرد شیون
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۴۹)

زخاک، عقل نجوید موافقت: یعنی خرد و عقل در عالم خاکی با وجود جهات شش گانه
و حواس پنج گانه و عناصر چهارگانه، که دارای خواص متضادند، موافقت و ملائمت نمی
جویند. زیرا امکان سازگاری محال است، چنانکه آب و آتش و خاک و باد ضد
همند. (سجادی، ۱۳۶۱: ذیل واژه)

زخاک، عقل نجوید موافقت، که در او جهت شش آمد و حس پنج و امهات چهار
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۰۴)

تا آنگاه که سوسمار به آبشخور درآید: سوسمار، جانوری است که آنرا مارمولک نیز
می‌گویند. (لغت نامه) به عقیده‌ی قدما با بی‌آبی بسازد و بعضی گفته اند که این حیوان اصلاً آب
نخورد و در مثل آمده است «حتی یرد الضّب» این ضرب‌المثل را در کارهایی که شدنی
نیست، تعلیق به محال می‌کنند. (بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۴۰)

بی آب با زمانه بسازم چو سوسمار کآبی که آب روی برد نیست در خورم
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۴۰)

مولانا هم این مضمون را در دیوان شمس آورده:

مر ورا با چشمه و سقا چه کار سوسمار از آب خوردن فارغ است
(غزلیات)

تخم خروس: قدما عقیده داشتند خروس در عمر خود یک بار تخم می‌گذارد، پس هم ماده خواهد بود و هم نر. و این مثل نیز درباره‌ی کسی بیان می‌شود که در طول عمر خود تنها یک بار عطا کند و دیگر تکرار نکند.

آبستند و نر چو خروس ای شگفت و من هم زبان ماده و هم با دل نرم
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۴۱)

اصطلاحی کم کاربرد که در رباعیات مستزاد حزین لاهیجی هم به کار رفته:

آنی که سر از سجده کوی تو نتافت

نه روم و نه روس

بر قامت عزتت فلک حله نیافت

جز اطلس و طوس

مرغ دل ما دانه وصل تو چشید

اما به شبی

یکبار کردم کردی و تکرار نیافت

چون تخم خروس

ژاژ طیان: تمثیلی است از سخن بیهوده. طیان، دو تن از شاعران گذشته بوده‌اند. آن که در

قرن چهارم می‌زیست به «طیان ژاژ خای» معروف بود و دیگری «طیان بمی کرمانی» و در قرن ششم می‌زیسته است.

ز طورم گران جان تر از ژاژ طیان به تحفه بر پور سینا فرستم

(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۱۷)

عنکبوت غازی نگردد، ار چه بر آید به ریسمان:

سالک به سینه شو نه به صورت که عنکبوت

غازی نگردد ار چه بر آید به ریسمان

(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۵۲)

کلمه "غازی" به معنای بندباز و ریسمان باز است که گاهی بر اسب چوبین سوار شود و به معنی جنگجو نیست.

سعدی گوید:

شهره شهرم چو غازی در رسن سخره عقلم چو صوفی در کنشت

(غزلیات سعدی)

بنابراین چنین مستفاد میشود که سالک شدن به حفظ ظاهر عبادات و عادات نیست که به حفظ درون و باطن و عبادت به دل است چنان که عنکبوت هر چند در بند ساختن و بالا رفتن از آن متبحر است اما غازی و بندباز نیست و این تمثیل با تمثیل بعد نیز ارتباط معنایی تواند یافت.

مفتی شهر کی شود، مور و مگس به طیلسان؟ در دو مصراع ارسال مثل وجود دارد. یعنی: مور و مگس به طیلسان، مفتی شهر نمی‌شود، چنانکه دشمن او با زرق و برق وارث ملک نمی‌گردد.

وارث ملک چون شود دشمن او به زرق و زر؟

مفتی شهر کی شود مور و مگس به طیلسان؟

(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۵۸)

بر سر قبه‌ی فلک کس نشود به نردبان: نظیر: بر آسمان چگونه توان شد به نردبان؟ یا: بر

معجزی چنان نتوان زد به ساحری. (عثمان مختاری)

همّت کس به گرد او در نرسد به شاعری بر سر قبه فلک کس نشود به نردبان

(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۵۹)

یکی از مفاهیمی که در شعر فارسی و عربی بسیار بدان پرداخته شده مسأله جبر و اختیار و تقدیر است که از همان آغاز در شعر نمود یافته، زهیربن ابی سلمی شاعر عرب نیز این موضوع را چنین مطرح نموده که سعی و کوشش در دستیابی به بخت و اقبال، راه به جایی نمی‌برد:

و لو رام اسباب السماء بسلم
و من هاب اسباب المنیه یلقها
و همین موضوع را سعدی نیز مطرح کرده است:
بر بام آسمان نتوان شد به نردبان
اقبال نانهاده به کوشش نمی نهند
(مسلمی زاده، ممتحن، ۱۳۹۶: ۱۵)

{مسلمی زاده، محبوبه؛ ممتحن، مهدی؛ تابستان ۱۳۹۶، «مضامین اخلاقی و تعلیمی مشترک در شعر زهیر و سعدی». پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، ساله نهم، شماره سی و چهارم، ص ۱ تا ۴۰}

کور از آینه کران کند: نظیر: کور آینه شناسد؟ هیهات! یا خصم تو کور و تو آینه‌ی شرع... (خاقانی)

فتنه که چون شانه برد موی به شوخی زسر
همچو از آینه کور کرد زصدرش کران
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۶۷)

به زخمه به است باربد از پاسبان: یعنی: هر کس استعداد خلق هنری باب طبع خود را دارد، چنانکه استعداد باربد، هنر زخمه نوازی است و استعداد پاسبان، زخم زدن به مجرم.
هست دلش جام جم آینه نامش مکن
زانکه به زخمه بهست باربد از پاسبان
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۶۸)

معجب یک چشم راست آینه باری گران: نظیر: کور را به چراغ چه حاجت. یا: نارگیل به دست بوزینه.

عالم شش گوشه راست قهر تو کاری عظیم
معجب یک چشم راست آینه باری گران
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۶۸)

چنبر دف را به طنز آینه‌ی چین مخوان: در دو مصراع ارسال مثل به کار رفته است. یعنی:
حلقه‌ی دف کار آینه را انجام نمی‌دهد، چنانکه هر بی‌سروپایی سخنگو و شاعر نمی‌شود.
سخره هر عامه را هم سخن من منه چنبر دف را به طنز آینه چین مخوان
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۶۸)

شمع دزد خواب خوش پاسبان بود:

فتنه به حاجت چه خواست غیبتش از صدر ملک

زانکه بود شمع دزد خواب خوش پاسبان
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۷۲)

نظیر:

شمع تاجر آنگه است افروخته که بود، رهزن چو هیزم سوخته
(مولوی)

آنچه همه کس خورد، ارزان به است: تمثیل است که به صورت تعریض به کار رفته است. یعنی: در عهد تو غم ارزان و فراوان شده است، پس آنچه را که همه می‌خورند، اگر ارزان باشد، بهتر است. خلاصه: در عهد تو تنها غم و رنج عاید مردم شده است.
از غم تو ارزان شده در عهد تو آنچه همه کس خورد ارزان بهست
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۰۹)

شاخ خشک آبدار، باغ ارم سوخته: تمثیلی در قالب اسلوب معادله است.
خضم ز تو شاد و من غمزده ناخوش بود شاخ خشک آبدار، باغ ارم سوخته
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۳۷)

جلوه خانه شهباز جای تیهو نیست:

ز بیم خاطر او دورتر نشینم ازو که جلوه خانه شهباز جای تیهو نیست
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۸۷)

تا تنور آتشین زبان نشود، نانش اندر دهان نهند:

نانش اندر دهان نهنند
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۰۸)

خرسک بازند کودکان در بازار
(سعدی)

پیش او سر بر آستان نهنند
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۰۸)

به موقع برافکن بر ابرو گره
(امثال و حکم)

با وی انصاف در میان نهنند
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۰۸)

بلکه زهری شو، شو ایمن از زبان
(مولوی)

زر حل کرده رایگان نهنند
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۰۸)

تا خرمن گل کشی در آغوش
(نظامی)

تا تنور آتشین زبان نشود

نظیر:

استاد معلم چو بود کم آزار

وانکه چون آستان فتد در پای:

وانکه چون آستان فتد در پای

نظیر:

همیشه به نرمی تو تن در مده

هر که او بر کران نشست از بد....:

هر که او بر کران نشست از بد

نظیر:

هین! مشو چون قند پیش طوطیان

در دل سوسن ارنه حربه کشند:

در دل سوسن ارنه حربه کشند

نظیر:

می باش چو خار حربه بر دوش

تخت خورشید اگر نه تیغ زند... : نظیر: «تا نگرید طفل کی نوشد لبن؟»

تخت خورشید اگر نه تیغ زند بر سر چارم آسمان نهند
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۰۸)

نظیر:

به نرمی چو حاصل نگردد مراد درشتی ز نرمی در آن حال به
(امثال و حکم)

منقار زاغ به عنقا فرستادن: مصداق برای کسی که بدون محاسبه کاری را انجام می‌دهد.
من از طوطیان فصاحت که باشم که از منقار زاغی به عنقا فرستم
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۱۷)

امثال مزبور در مفهوم این بیت عربی است:

اهدی کمستبضع تمرا الی هجر او حامل وشی ابراد الی الیمن
(ص ۹ مرزبان نامه چاپ لیدن)

ذره به خورشید فرستادن: تمثیل است برای کسی که کار بی‌هوده انجام می‌دهد.
نه چون سایه در خاک باید نشستن که ذره به خورشید والا فرستم
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۱۷)

جرعه سوی دریا فرستادن: مصداق برای کسی که کار نابخردانه انجام می‌دهد.
نه چون کوهم افسرده چون مست خفته که یک جرعه‌ای سوی دریا فرستم
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۱۷)

شاف اخضر به زرقا فرستادن: معیار برای کسی که کار بی‌فایده انجام می‌دهد.
نه زراق باشم که چون ره نشینان همی شاف اخضر به زرقا فرستم
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۱۷)

آب جوی زی مسیحا فرستادن: تمثیل است برای کسی که همت عالی ندارد.
 زخَر بترم حاش الله وحده اگر آب جوی مسیحا فرستم
 (بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۱۷)

آهن به جهد هیچ کس کیمیا نشود: نظیر: دو صد گفته چونیم کردار نیست.
 عالم به قول هیچ کس از فتنه سر نتافت آهن به جهد هیچ کس کیمیا نشد
 (بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۷۵)

۳- ضرب المثلهایی که امروزه معمول و متداول نیست و از ضرب المثل بودن آنها در
 عهد قدیم نیز اطلاق درستی نداریم، اما می توان آنها را به عنوان ضرب المثل به کار برد.
 به از آهو بود مشک ختا: تمثیل به توصیف پیامبر اسلام است. یعنی، پیامبر از عالم بود و
 وجودش با ارزش تر از تمام عالم بود، چنانکه مشک از آهوست، اما مشک ختا از آهو با
 ارزش تر می باشد.

او زعالم بود و بهتر بُد ز عالم آنکه مشک باشد از آهو، به از آهو بود مشک ختا
 (بیلقانی، ۱۳۵۸: ۸)

نظیر:

تو ای شاه از جنس مردمانی بود یاقوت نیز از جنس احجار
 (سنایی، ۱۳۷۴: ۳۵)

زخم خورده پلنگ را از آب گزیر نیست: یعنی: زخم خورده‌ی پلنگ به سبب عطش
 فراوان راه درمان را خوردن آب می داند و زخم خورده‌ی روزگار نیز راه درمان خود را پناه
 آوردن به مقام وحدت می بیند.

چو زد پلنگ شب و روزت، آب وحدت جوی

که زخم خورده او را گزیر نیست ز آب
 (بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۵)

مخور لعاب دهن تا به نان کس چه رسد: در باب مناعت طبع و ارتفاع معنوی به کار می‌رود که حکایت از علو همت گوینده دارد.

مخور لعاب دهن تا به نان کس چه رسد که کرم پيله بمیرد به عاقبت زلعاب (بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۵)

حسرت خربان شمار خر که نه در بنگه است:

آفت سایل شمار زر که نه در دست تست:

تمثیلی است در قالب اسلوب معادله یعنی مفهوم در مصراع اول کامل است و مطلبی را می‌رساند اما با ذکر مطلبی دیگر به عنوان مثال، آن را استحکام بیشتری بخشیده است. آفت سایل شمار زر که نه در دست تست حسرت خربان شمار خر که نه در بنگه است (بیلقانی، ۱۳۵۸: ۴۲)

مصحف در آبخانه و بت در حرم نهادن: تمثیل است برای کسی که کار غیرشرعی انجام می‌دهد.

ایشان و من مگوی که در شرع نیست راست

مصحف در آبخانه و بت در حرم نهند (بیلقانی، ۱۳۵۸: ۸۴)

معید مدرسه کی شد چکاوک از تکرار؟: در قالب اسلوب معادله و استفهام انکاری شاید بتوان گفت معادل: با حلوا حلوا دهان شیرین نشود

قرین ثابته کی گشت فکرت از شهوت؟ معید مدرسه کی شد چکاوک از تکرار؟ (بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۰۵)

دروغ خوش فسانه است: تمثیل است، از شوخی کردن.

خود راست بگوید این چه شوخی است؟ زیرا که دروغ خوش فسانه است (بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۹۸)

ز چتر غرابی و تاج خروسی شاهی نیاید: تمثیل است.

زمن بد نخیزد، که شاهی نیاید
 زچتر غرابی و تاج خروسی
 (بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۳۰)

نظیر:

ز بد اصل چشم بهی داشتن
 بود خاک در دیده انباشتن
 (فردوسی)

به کفچلیز شتر را آب دادن: تمثیل است برای کسی که از سر ابلهی و شیدایی کاری را انجام می‌دهد.

به کفچلیز شتر را کسی که آب دهد
 بود هر آینه از ابلهی و شیدایی
 (بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۳۳)

نتیجه

- سخنوران ایرانی در قرن پنجم و ششم هجری پیکره‌ی عروس سخن خویش را با جامه‌ی هنر ارسال المثل آراسته گردانیده‌اند.
- از تمثیل پردازان این دوره مجیرالدین بیلقانی است، دوره‌ای که معاصر است با تعلیمات زیبایی‌های صوری و معنوی در قصاید انوری، کمال الدین، اصفهانی، خاقانی، فلکی شروانی و دیگران.
- مجیر در انواع ادبی خود به صنایع لفظی و معنوی و تمثیل توجه دارد.
- برای نشان دادن سبک شعری مجیر، لازم است گرایش او را به ارسال مثل تحلیل کنیم.
- تمثیلات مجیر برخی ساخته‌ی طبع و قریحه‌ی او و بعضی متأثر از فکر خاقانی و گاه فرخی و منوچهری است.
- ارسال مثل‌های مجیر برخی در عهد او متداول بوده و امروزه هم متداول است و بخشی نیز از رواج افتاده است.
- بیشتر تمثیل‌هایی که شاعر بکار برده خاص دوره‌ی اوست و کمتر در دوره‌های بعد کاربرد دارد.

- اوج شکوفایی قصاید تمثیلی از نیمه‌ی دوم قرن پنجم هجری است.
- صنایع لفظی و معنوی در عصر مجیر، گاه از حد اعتدال خارج می‌شود.
- صنایع لفظی و معنوی، بویژه تمثیل، نمک و چاشنی کلام سخنوران هر دوره از ادوار ادب فارسی بوده است.
- از توصیفات مجیر در قصایدش در وصف آل خجند و حسین بن علی، معلوم می‌شود که وی مذهب شافعی داشته است.
- بهترین معرف قدرت مجیر، قدرت شاعر در علوم قرآن، حدیث، علوم عقلی، بلاغت و امثال و حکم و تمثیل است.
- مجیر بعد از انقلاب درونی، قصایدش تحت تأثیر خاقانی بوی تصوف و زهد به خود گرفته است.
- شاعر با پرداختن به تمثیل و سایر فنون بلاغت، دارویی برای درمان آلام درونی خود و جامعه تجویز می‌کند.
- مجیر علت اختلافات موجود در جامعه را عدم توجه به عالم درون می‌بیند.
- مجیر نیز مانند سایر شاعران و نویسندگان فارسی زبان برای ایجاد ارتباط مؤثر و تفهیم مطالب اجتماعی، عرفانی و توصیفی خود از تمثیل بهره گرفته است.
- ارسال مثل در نظم و نثر، ابزار آرایش سخن است و باعث تقویت بنیه‌ی کلام می‌گردد و جلب توجه می‌کند.

منابع و ماخذ

قرآن کریم.

۱. ابومحبوب، احمد، بهار، ۱۳۷۲، در تمثیل و ارسال مثل، رشد آموزش ادب فارسی، شماره ۳۲.
۲. بیلقانی، مجیرالدین، ۱۳۵۸، دیوان مجیرالدین بیلقانی، تصحیح محمد آبادی، تبریز: انتشارات دانشگاه.
۳. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۰، امثال و حکم، تهران: سپهر، چ هفتم.
۴. _____، ۱۳۷۷، لغت نامه، تهران: دانشگاه تهران.
۵. ذوالفقاری، حسن، بهار ۱۳۸۶، بررسی ساختار ارسال مثل، فصل‌نامه‌ی پژوهش‌های ادبی، شماره ۱۵، صص ۶۲-۳۱.

۶. رضوی، مدرس، ۱۳۷۴، حدیقة الحقیقه، تهران: دانشگاه تهران.
۷. سجادی، جعفر، ۱۳۶۱، فرهنگ علوم عقلی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
۸. رفائیل یسوعی، المنجد، بیروت: دارالمشرق.
۹. فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۷۰، مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی، تهران: امیرکبیر، چ چهارم.
۱۰. فواد عبدالباقی، محمد، ۱۳۷۸، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، تهران: حر.
۱۱. مسلمی زاده، محبوبه، ۱۳۹۶، مضامین اخلاقی و تعلیمی مشترک در شعر زهیرو سعدی، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال نهم، شماره سی و چهارم، ص ۴۰-۱.
۱۲. مولوی، ۱۳۶۸، مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد. الین، نیگلسن. تهران: زوار.
۱۳. مطلبی، آرش، ۱۳۹۳، بررسی مختصات مشترک فکری در شعر شاعران سبک آذربایجانی، فصلنامه بهار ادب، سال سوم، پاییز.
۱۴. همایی، جلال الدین، ۱۳۸۹، فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران: اهورا.



**Journal of Research Allegory in
Persian Language and Literature**
Islamic Azad University- Bushehr Branch
No. 35/ Spring 2018

Investigating allegories in Mojeer Al-din beileghani' Divan

Omidvar Malmoli

Department of Persian language and literature, Izeh Branch, Islamic Azad University, Izeh, Iran.

Abstract

This article aims to investigate the allegories in Mojeer Al-din beileghani' Divan which is revised by Dr Mohammad Abadi. Persian writers of 5 and 6 centuries made use of rhetoric's, allegories and other literary devices to adorn the language used in poetry. One of the great experts in allegory is Mojeer Al-din beileghani; a poet of the early 6 century. This era coincides with the verbal and spiritual beauties in odes by Anvari, Kamal-Al-Din Isfahani, Khaghani, Falaki Shervani and others. Mojeer Al-din pays a lot of attention to literary devices such as allegories and in order to introduce his style we should analyze his point of view toward allegory. The results of this study show that some allegories are coined by the poet himself and some others are derived from the works of Khaghani, Farokhi and Manuchehri. Furthermore, three kinds of allegories can be found in Mojeer Al-din divan: First, allegories which are common now. Second, allegories which were common in Mojeer Al-din day and allegories which are dead and uncommon.

Key words: Mojeer Al-Din, allegory, Divan